من محمود صارمی هستم اینجا مزار شریف است

داستان لحظه‌های پایانی محمود صارمی خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی و دیپلمات‌های ایرانی در کنسولگری ایران در مزارشریف در فیلمی به همین نام به بهانه روز خبرنگار

خبرگزاری ایرنا

■ محمد پرویزی

مرداد ۱۳۷۷ تاریخ غمباری برای ایران است؛ شهادت مظلومانه دیپلمات‌های ایرانی در روز ۸ آگوست ۱۹۹۸ مصادف با ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ در کنسولگری ایران در مزارشریف، اتفاقی که طی آن رسماً شهادت هشت نفر از دیپلمات‌های مستقر در کنسولگری تأیید شد و در نهایت نام دو نفر دیگر از کارمندان کنسولگری و یک خبرنگار نیز بر تعداد شهدا افزوده شد. اما نکته مهم اتفاقات کنسولگری، نجات یافتن یکی از دیپلمات‌ها به نام الله‌مدد شاهسون بود؛ فردی که با مرارت‌های فراوان به ایران بازگشت.

این داستان چند خطی و البته غمبار، ظرفیت بالقوه‌ای دارد که سوژه سینماگران، نویسندگان و هنرمندان شود؛ اتفاقی که به رغم وجود پیرنگ‌های متنوع داستانی و سینمایی طی این حادثه، با بی‌مهری از کنار آن عبور شده است. البته ملاحظاتی که به واسطه ابعاد امنیتی این حادثه در فضای سیاسی کشور شکل گرفت در این بی‌توجهی بی‌تأثیر نبود؛ از نقش دولت پاکستان یا به تعبیر دقیق‌تر طالبان پاکستان (چراکه زمان وقوع این اتفاق، طالبان افغانستان هنوز به قدرت نرسیده بود)، در طراحی این سناریو و تله جنگ برای ایران تا تدابیر مسئولان ارشد نظام برای پرهیز از تنش‌زایی در آن مقطع و از تلاش‌ها برای سرپوش گذاشتن روی برخی بی‌مبالاتی‌های دیپلماتیک تا مکتوم نگه داشتن سایر ابعاد ماجرا، همگی فضای سنگینی را ایجاد کردند تا روایت ۱۷ مرداد، کمتر از آنچه در خور آن بوده است، رویت‌پذیر شود. با این همه از ماجرای ۱۷ مرداد، دو نام و دو تصویر ماندگار شد؛ اولی شهید محمود صارمی خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران که با شهادتش تقویم تاریخ ایران را به نام روز خبرنگار مزین کرد و دومی فیلم سینمایی مزارشریف از تولیدات حوزه هنری انقلاب اسلامی که ۱۶ سال بعد از آن واقعه به روایت ماجرای کنسولگری پرداخته است؛ در این یادداشت به بهانه روز خبرنگار سراغ روایت تصویری حسن برزیده، کارگردان فیلم مزارشریف، از آن ساعات پرتلاطم تا ۱۹ روز بعد از واقعه و رسیدن شاهسون به ایران می‌رویم.

■ بر مزارِ فیلمی شریف

مزار شریف، فیلمی قابل احترام است. تنها گزاره‌ای که بی‌شک حتی منتقدانش هم از همان ابتدا بر آن مُصر بودند. فیلم اولین‌بار برای جشنواره سی‌وسوم فجر، آماده و در سال ۹۴ اکران شد، اما گویا سازندگان فیلم از کارگردان تا تهیه‌کننده و حتی خود حوزه هنری، رسالت خویش را تا همین‌جا می‌دانستند؛ فیلمی می‌سازیم، در جشنواره شرکت می‌کنیم و تعدادی سیمرغ و نامزدی و جایزه احتمالی و بعد هم نوبت اکران می‌گیریم و تمام.

سازندگان فیلم با بدسلیقگی، فرصتی مثل روز ۱۷ مرداد و روز خبرنگار را برای اکران از دست می‌دهند؛ از اکران خصوصی فیلم برای خبرنگاران، خبری نیست. همچنین اکران خصوصی برای کارمندان یا مدیران وزارت خارجه، رایزنی برای نمایش فیلم در سفارتخانه‌ها و احیاناً دفاتر رایزنی فرهنگی ایران در کشورهای مختلف هم پیشکش.

فیلمی که وزارت خارجه به عنوان ولی‌دم قربانیان این واقعه باید تبدیل به سند مظلومیت دستگاه دیپلماسی کشور کند، نهایتاً با همکاری و احتمالاً احسنت گفتن خانم سخنگو (مرضیه افخم زمان ساخت فیلم رئیس مرکز دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای وزارت امور خارجه بود و پس از آن به سمت سخنگوی وزارت خارجه منصوب شد) به آرشیو سپرده شد.

کارگردان و تهیه‌کننده که در حقیقت فیلم از آن آنهاست و باید عَلَم اثر خود را به دست بگیرند هم بسیار منفعل عمل می‌کنند و جز شرکت در چند جشنواره داخلی و خارجی، تلاشی برای دیده شدن اثرشان نمی‌کنند. نه سراغ عمّاری می‌روند که آن روزها به سرعت داشت ایده اکران‌های مردمی‌اش را عملیاتی می‌کرد و از قضا بازخوردهای خوبی هم گرفته بود و نه حتی برای اکران‌های محدود دانشجویی و صنفی اقدامی می‌کنند؛ تلویزیون و شبکه نمایش خانگی هم پیشکش. با این همه، هرچه در مدح و منقبت یا نقد و نکوهش گفته شده یا شود، گریستن بر مزاری است که میتی ندارد. مزارشریف، امروز هم با گذشت حدود ۱۰ سال از ساخت و اکرانش، همچنان متولی دلسوزی ندارد.

■ دیپلمات انقلابی

داستان فیلم تقریباً یک خطی است و شاخ و برگ اضافی هم ندارد. نه درام جداگانه‌ای را شاهد هستیم، نه از اکشن‌های ماجراجویانه خبری است. فیلم سعی کرده است فقط قصه بگوید و برای این روایت از فلش‌بک استفاده می‌کند؛ روایتی از زبان تنها بازمانده این واقعه با بازی حسین یاری (که بعداً متوجه می‌شویم می‌توانسته تنها بازمانده هم نباشد) که به شکل معجزه‌آسایی و با همکاری یک خانواده افغان و در ادامه یک زن افغان با بازی مهتاب کرامتی، طی ۱۹ روز پرالتهاب، خود را از دست نیروهای طالبان که تقریباً بیشتر ولایت‌های کلیدی افغانستان را تصرف کرده‌اند، نجات داده و به یک پایگاه مرزی در ایران می‌رساند.

فیلم می‌گوید دستگاه‌های امنیتی و نظامی در ایران طی این مدت به این جمع‌بندی رسیده‌اند که باید برای انتقام به افغانستان حمله و گروه طالبان را زمینگیر کنند، اما با اطلاعاتی که دیپلمات نجات‌یافته به مسئولان می‌رساند، تصمیم برمی‌گردد و از جنگی که به‌قول زن افغان «به نفع هیچ مردمی نیست»، پیشگیری و فیلم تمام می‌شود و دیپلمات مجاهد و انقلابی ما در کنار بانویی افغان، دو قهرمان صلح هر کدام به خانه خودشان می‌روند.

فیلمساز اما نمی‌گوید، منطق انقلابی اگرچه نه با طراحی پاکستان و عربستان که حتی با بزرگ‌ترهایشان اسرائیل و امریکا هم در تله جنگ گرفتار نمی‌شود لکن نه از جنگ هراس دارد و نه هر اقدام یا واکنش تهدیدزدایی را معادل تنش‌افزایی می‌بیند؛ منطق تصمیم‌گیران نظام مبتنی بر عقلانیتی است که معطل خبر فلان دیپلمات یا درخواست

> مزار شریف، فیلمی قابل احترام است. تنها گزاره‌ای که بی‌شک حتی منتقدانش هم از همان ابتدا بر آن مُصر بودند. فیلم اولین‌بار برای جشنواره سی‌وسوم فجر، آماده و در سال ۹۴ اکران شد، اما گویا سازندگان فیلم از کارگردان تا تهیه‌کننده و حتی خود حوزه هنری، رسالت خویش را تا همین‌جا می‌دانستند. سازندگان فیلم با بدسلیقگی، فرصتی مثل روز ۱۷ مرداد و روز خبرنگار را برای اکران از دست می‌دهند

فلان زن رنج‌کشیده نمی‌ماند و این البته تلاش‌های نیروهای انقلابی برای کمک به این تصمیم‌سازی را نادیده نمی‌گیرد. قصه اما به هر روی، قهرمان می‌خواهد و شاهسون ناگزیر باید قهرمان این قصه باشد؛ اتفاقی که فیلمنامه کار، کمکی به آن نمی‌کند و شرح ماوقع در نیمه دوم فیلم، ریتم مناسبی برای پذیرش این معنا را برای مخاطب فراهم نمی‌کند. گاهی می‌بینیم (آن‌هم در همان ابتدای ماجراهای پس از واقعه کنسولگری) که شاهسون اخبار مربوط به ایران را از طریق رادیو پیگیری می‌کند که حاکی از تدارک حمله نظامی به افغانستان است لکن در ادامه جریان فیلم، این حس تداعی نمی‌شود که هدفی والا و مقدس (اگر پیشگیری از جنگ احتمالی را قدسی در نظر بگیریم) شاهسون را به تلاش برای برگشتن به ایران ترغیب می‌کند. او صرفاً می‌خواهد به‌عنوان تنها شاهد زنده ماجرا، خبر این واقعه را به تهران برساند؛ اینکه کار، کار طالبان افغانستان است یا طالبان پاکستان، تنها زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که تصمیم نظام برای حمله به افغانستان به لشکرکشی تا پشت مرزها، پیش رفته و اینجا دیپلمات انقلابی ما پرده از حقیقت برمی‌دارد آن هم به استناد یک درخواست تماس با پاکستان از سوی یکی از نیروهای طالب. قهرمان مزارشریف، تقریباً هیچ‌کدام از المان‌های لازم برای تقدیر شدن را ندارد.

■ بی‌کرامتی

بازی‌ها در مزارشریف یکدست نیست. نه پرسنل کنسولگری، تصویر دقیقی از یک دیپلمات ایرانی می‌دهند و نه محلی‌ها نمایش دلچسبی از افغانستانی‌هایی که می‌شناسیم ارائه می‌کنند؛ شاید هم اشکال از گیرنده‌های ماست که چهره و رفتار مهاجران افغان را که سال‌ها در کنارمان زیست می‌کنند به‌عنوان تنهانمای ملت افغانستان در قابی از خرابی و آوارگی و فقر و جنگ، تصویر کرده‌ایم. به هر حال، بازیگران نقش افراد بومی هم که از قضا تعدادی از آنها هم از اتباع افغانی مقیم ایران بودند، گیرایی لازم را ندارند و ما را در رنج‌شان شریک و همدرد نمی‌کنند.

مهتاب کرامتی اما می‌توانست برای فیلم هم استار باشد و هم گیشه بیاورد؛ اتفاقی که به‌خاطر ضعف فیلمنامه و بازی سطحی خود کرامتی هرگز رقم نخورد. فیلم در گیشه ناموفق بود و تقریباً هیچ‌کس هم بازی او را به ذهن و خاطر نسپرد. کرامتی که از قضا سابقه درخشانی در پرداخت شخصیت‌های نامأنوس و غیرکلیشه‌ای برای نقش‌های زن در سینمای ما داشت، در مزارشریف، فقط در پوستر فیلم به‌چشم می‌آمد.

در سینمای ایران که معمولاً درباره شخصیت‌های واقعی معاصر فیلمی ساخته نمی‌شود و به دلیل حساسیت بالای افکار عمومی شخصیت‌های چنین درام‌هایی تخت و تک بعدی هستند، حسین یاری کوشیده در مزارشریف نقش را باورپذیر و البته دوست‌داشتنی بازی کند. بخشی از این ویژگی به فیلمنامه برمی‌گردد که قهرمانش را سمپاتیک، شجاع و در فصل‌هایی مظلوم خلق کرده است. او باید این نقش را طوری بازی می‌کرد که هم نماینده قهرمان‌های شهید فیلم باشد، هم مخاطب را با اثر همراه کند که تا انتها در کنار فیلم قرار گیرد. مزارشریف اثری است که نقش اصلی آن در بیشتر سکانس‌ها مقابل دوربین است. یاری ابتدای فیلم حس اضطراب و یأس شاهسون در قرنطینه را به خوبی به مخاطب منتقل می‌کند. در میانه فیلم شاهد تلاش او برای رهایی از بحران هستیم و در سفر کوتاهی که با زن افغان داریم، ایرانی هر چند به واسطه پایمردی و شجاعت زن، جان سالم از مهلکه به درمی‌برد ولی همدرد زن مظلوم است.

شخصیت حسین یاری در سینمای ایران در قالب نقش مردانی موقر و متین تعریف شده است؛ آرامشی که در چهره و کلام این بازیگر و صدای پخته و همیشه گیرایش وجود دارد از او شخصیتی دوست داشتنی ساخته است. انتخاب او برای بازی در نقش یک قهرمان ملی در مزارشریف کمک کرده تا او این اعتبار را به یاری فیلم بیاورد.

■ روز واقعه

محسن پاک‌آیین سفیر وقت ایران در ازبکستان و هم‌مرز با مزارشریف در کتاب خاطرات خود، فصلی را به چگونگی ماجرای مزارشریف و شهادت دیپلمات‌های ایرانی و خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی اختصاص داده است. وی در یادداشت‌های خود نوشته است: روز ۱۳ مرداد ۱۳۷۷ با آقای ناصر ریگی سرکنسول ایران در مزارشریف صحبت کرده و گفتم مانگران جان شما هستیم به همین دلیل روادید ورود شما به ترمذ (یک نقطه مرزی میان دو کشور افغانستان و ازبکستان) را گرفته‌ایم و بهتر است در اولین فرصت و تا امن شدن شهر، شما و بقیه همکاران از جمله آقای صارمی به ترمذ بیایند. آن روزها با وجود پیشروی طالبان، سرکنسولگری جمهوری اسلامی در شهر مزارشریف (شمال افغانستان) دایر بود و کارکنان به وظایف معمول خود ادامه می‌دادند. این وضعیت ما را حسابی نگران کرده بود، چراکه برخی رسانه‌ها اعلام کرده بودند به دلیل سقوط شبرغان و احتمال کشیده‌شدن درگیری‌ها به مزارشریف، وضعیت این شهر به شدت ناامن است، اما آقای ریگی گفت نه ما باید اینجا بمانیم چون اگر سرکنسولگری تعطیل شود مردم می‌ترسند و از مقاومت دست می‌کشند. صحبت‌های آقای ریگی که نشانه‌ای از ایمان و ایثار داشت، حاکی از این بود که وی و همکارانش، مصمم به حضور در کنسولگری و انجام وظایف خود هستند.

اما ۱۵ مرداد، در آخرین ساعت‌های شب، آقای نوروزی یکی دیگر از همکاران‌مان در کنسولگری در آخرین تماس تلفنی به من گفت طالبان وارد مزار شریف شده است و ۱۰ نفر از رانندگان کامیون ایرانی را به اسارت گرفته و کامیون‌ها را غارت کرده است. وی گفت آنها در نزدیکی کنسولگری هستند و به شدت به طرف کنسولگری شلیک می‌کنند. من که صدای شلیک گلوله را از پشت تلفن می‌شنیدم از آقای نوروزی خواستم در اولین فرصت کنسولگری را ترک و به طرف ترمذ حرکت کنند. وی در حالی که با عجله خداحافظی می‌کرد گفت خیلی سخت است ببینم چکار می‌توانیم کنیم. وی می‌افزاید: روز ۱۷ مرداد ۱۳۷۷، تلفنی، خبر تلخ و ناباورانه شهادت دیپلمات‌های ایرانی در مزارشریف را دریافت کردم. ظاهراً یک واحد از نیروهای طالبان به فرماندهی فردی به نام دوست محمد، به طور غیرقانونی و به زور وارد کنسولگری ایران در مزارشریف شده و پس از بازداشت دیپلمات‌ها و خبرنگار ایرانی و انتقال آنها به اتاقی در زیرزمین، ماشین‌ها و اموال ارزشمند کنسولگری را غارت کرده و ساعتی بعد آنها را به شهادت رسانده‌اند.

پاک‌آیین در نوشته‌های خود ادامه می‌دهد: شهید محمود صارمی خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز در آخرین پیام خود مطلب نیمه تمام زیر را می‌گوید: اینجا محل کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف است. من محمود صارمی خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران هستم. گروه طالبان از چند ساعت پیش وارد مزار شریف شده‌اند. این شهر به دست طالبان سقوط کرده است. عده‌ای از افراد طالبان در حیاط کنسولگری دیده می‌شوند به من بگویید که چه وظیفه‌ای...

■ در این هنگام ارتباط تلفنی قطع می‌شود...

خوداللهمدد شاهسون درباره مزارشریف می‌گوید: «ساخت و اکران فیلم سینمایی مزار شریف اگر چه موجب رضایت خانواده معظم شهدای مظلوم مزار شد و یاد شهدای عزیز این دیار را دوباره در اذهان زنده کرد، لکن فیلم با تغییراتی که خاصیت سینماست روی پرده آمد و حداقل نیمی از حادثه بر زمین ماند، بنابراین بنده از یکسو از کارگردان به خاطر زحمات و محدودیت‌هایی که داشته است تشکر می‌کنم، ولی از حاصل کار رضایت ندارم و اعتقاد دارم اگر آنچه بنده روایت کردم همان را به تصویر می‌کشیدند، بسیار جذاب و دیدنی‌تر بود.»

ابهامات دیگری هم در فیلم و هم در روایت‌های افراد مختلف وجود دارد؛ این ابهامات شاید خاصیت عرصه دیپلماسی باشد و دور از انتظار نیست، اما انتظار می‌رفت فیلم بی‌پرواتر و صریح‌تر با مخاطب مواجه شود. ما تا انتهای فیلم متوجه نمی‌شویم سرنوشت دیگر بازمانده واقعه کنسولگری به کجا رسید و چرا اثری از او در تصاویری که از پیکرها به‌دست مقامات ایرانی رسید، وجود ندارد. همچنین روایت زنده‌ماندن خود شاهسون در روز حادثه هم فقط از زاویه نگاه خود او و به شکل ابتری نمایش داده می‌شود.

■ با شرف

روایت از یک اتفاق معاصر که در زمان ساخت فیلم فقط ۱۶-۱۵ سال از آن گذشته سخت است همچنان که روایت ما از ماجرای انقلاب همچنان سخت است. جنگ و دفاع مقدس اما در این میان با استمداد از ظرفیت‌های اکشن و ماجراجویانه توانسته است روایت خود را از زیر یوغ معاصرها و گنجینه‌هایی را به مخاطب خود اهدا کند که انصافاً جز زبان سینما، در کمتر بستری امکان بروز و ظهور می‌یافت. این البته بیش و پیش از آن که به امکانات سینما برگردد، مرهون جبهه‌ای است که با جلوداری قلم به دستانی پیشرو در ادبیات پایداری، ظرفیت روایت و روایتگری و تاریخ‌شفاهی را به خدمت سایر ساحات هنر درآورده است.

از این منظر، شاید نقاط ضعف مزارشریف را کمتر متوجه سازندگان آن بدانیم و انگشت اتهام را به سمت جریانی بگیریم که مانع از روایت این بخش از تاریخ معاصر شدند. این جریان نه متعلق به یک طیف سیاسی و حزبی است و نه یک نحله فکری خاص و نه حتی ملاحظات به‌درستی سختگیرانه امنیتی، آن را موجب شده است.

اساساً مسئله اقتباس، میان سینما و ادبیات، امری دوسویه است و تأثیر متقابل این دو ساحت هنری بر یکدیگر امری است کتمان‌ناپذیر، اما آنجا که روایت متقنی از میدان و تصویر واضحی از صحنه وجود ندارد، قطعاً ادبیات و تاریخ شفاهی است که باید وارد گود شود و بار بردارد.

با این نگاه، در جبهه‌ای که برای این واقعه پرسوز و استراتژیک، نه کتابی اختصاصاً به رشته تحریر درآمده، نه تاریخ‌شفاهی دقیقی مضبوط شده است و کل ماجرا با یک نامگذاری نمادین، سر و ته‌اش جمع شده، مزارشریف، الحق فیلم شریفی است و باید از سازندگان آن بابت این جسارت در سوژه‌یابی تقدیر کرد. مزارشریف در جشنواره سی‌وسوم فجر توانست در مجموع برای هفت عنوان نامزد کسب جایزه و برای دو عنوان برنده جایزه شود. منوچهر شاهسواری نامزد جایزه بهترین فیلم، عبدالحسن برزیده نامزد جایزه بهترین کارگردانی، حسین یاری نامزد جایزه نقش اول مرد، علیرضا زرین‌دست نامزد جایزه بهترین فیلمبرداری، امیررضا معتمدی برنده دیپلم افتخار بهترین جلوه‌های ویژه، سعید ملکان نامزد جایزه بهترین چهره‌پردازی، حسن زاهدی نامزد جایزه بهترین صدابرداری، بهمن اردلان نامزد جایزه بهترین صداگذاری و میکس و بهزاد عبدی برنده جایزه بهترین موسیقی متن برای فیلم مزار شریف شده‌اند.

همچنین در نهمین دوره جشنواره منتقدان و نویسندگان سینمایی، علیرضا زرین‌دست برنده جایزه بهترین فیلمبرداری برای فیلم مزارشریف شده است.

علاوه بر این فیلم توانست تندیس چشم‌انداز بهترین فیلم جشنواره بین‌المللی فیلم ویکتوریا کانادا ۲۰۱۶، جایزه اول بهترین فیلم جشنواره بین‌المللی فیلم فونیکس استرالیا ۲۰۱۶ و جایزه بهترین کارگردانی و بهترین بازیگر زن جشنواره بین‌المللی فیلم تامیل نادو هند ۲۰۱۶ را کسب کند.

برای تماشای فیلم مزارشریف می‌توانید به عماریار و تیوال مراجعه کنید.